

درآمدی بر

روان‌شناسی خرد

ویراستار

رابرت جی. استرنبرگ

دانشگاه کرنل

جوڈت گلاک

دانشگاه گلاکن فورت

ترجمہ

دکتر پروین کدیور

دکتر محمدجعفر جوادی



فهرست

۸	نمودارها.....
۹	جداول.....
۱۰	فهرست نویسندگان کتاب و دانشگاه‌های آن‌ها.....
۱۱	پیشگفتار.....
۱۳	انگیزه نوشتن این کتاب.....
۱۹	بخش ۱: درآمدی بر نظریه و تحقیق در خرد.....
۲۱	فصل ۱: مقدمه: خرد چیست و چرا از اهمیت برخوردار است؟.....
۳۷	فصل ۲: بنیادهای فلسفی در مطالعه خرد.....
۶۷	فصل ۳: برداشت عامه از خرد در سطح جهان.....
۹۳	فصل ۴: نظریه‌های روان‌شناختی خرد.....
۱۱۵	فصل ۵: خرد: موقعیتی، سرشتی یا هردو.....
۱۴۲	فصل ۶: اندازه‌گیری خرد.....
۱۶۵	بخش ۲: بنیادهای خرد در فرد و در جهان.....
۱۶۷	فصل ۷: خرد، خلاقیت و هوش.....
۱۸۲	فصل ۸: خرد، اخلاق اجتماعی و اصول اخلاقی.....
۲۰۷	فصل ۹: خرد، شخصیت و بهزیستی.....
۲۳۷	فصل ۱۰: خرد در هیجانان.....
۲۵۹	بخش ۳: تغییر پذیری خرد.....
۲۶۱	فصل ۱۱: تحول خرد.....
۲۸۷	فصل ۱۲: مداخلات به‌منظور تحول خرد.....
۳۰۹	بخش ۴: خرد در جهان.....
۳۱۱	فصل ۱۳: خرد در حرفه‌های مختلف.....
۳۴۱	فصل ۱۴: خرد و رهبری.....
۳۶۳	فصل ۱۵: خرد و سیاست‌گذاری اجتماعی.....
۳۸۷	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی.....
۳۸۹	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی.....

بخش ۱
درآمدی بر نظریه و تحقیق در خرد

فصل ۱

مقدمه

خرد چیست و چرا از اهمیت برخوردار است؟

رابرت استرنبرگ و جودیت گلاک

داستان‌های زیادی در شاهکارهای ادبی از جمله درپیشینه مذهبی دربارهٔ افرادی وجود دارد که رفتارشان با توجه به هر معیار، خردمندانه به نظر می‌رسد. برای مثال در کتاب عهد عتیق، گفته شده است که شاه سلیمان توانست با ارائهٔ پیشنهاد تقسیم کودک به دو نیمه و دادن هر نیمه به یکی از دو مادر، مادر واقعی را تشخیص دهد. او باور داشت، مادری که این پیشنهاد را رد کند حتماً مادر واقعی کودک است. همین‌طور در کتاب عهد جدید آمده است که حضرت مسیح از فرد خیری نام می‌برد که به یک یهودی دزدده و کتک‌خورده کمک می‌کند درحالی‌که در آن ایام یهودی‌ها و مسیحی‌ها با یکدیگر دشمنی داشتند و از بودا نقل می‌شود که گفته است بهترین زینت انسان، انسانیت او و بزرگ‌ترین ثروت وی خرد اوست. خردی که توسط شاه سلیمان و در نحوهٔ برخورد وی با دو مادر نشان داده شد، اظهارات حضرت مسیح دربارهٔ فرد خیر و نیز گفته‌های بودا در تأیید اهمیت خرد، موضوعی است که در این فصل و در این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

داستان‌های خرد به گذشتهٔ تیره‌وتار بشر محدود نمی‌شود. در دنیای متجدد نیز نلسون ماندلا به‌عنوان یک انقلابی‌خشن، خود را به بزرگ‌ترین و خردمندترین رهبری که جهان تا به آن روز به خود دیده بود، تغییر داد و صلح را برای کشورش آفریقای جنوبی به ارمغان آورد؛ کشوری که به دلیل اختلافات و خشونت، پاره‌پاره شده بود. مارتین لوتر کینگ جونی‌یر از آمریکا نیز با سرپیچی از فشارهای شدید اجتماعی و تحمل زندان به یکی از بزرگ‌ترین رهبران حامی حقوق مدنی و برابری برای همه تبدیل شد. در سال‌های اخیر ملاله یوسف زی از پاکستان نیز برای دفاع از حقوق زنان در این کشور مبارزه کرد و به دلیل این حمایت به صورتش شلیک کردند. او حتی بعد از این تیراندازی نیز به مبارزه خود برای حقوق بشر ادامه داد و الکساندر ناوالی که برای حقوق بشر در روسیه مبارزه می‌کرد به احتمال زیاد به وسیلهٔ دولت روسیه مسموم شد و تا حد مرگ پیش رفت. او بعد از اینکه به‌طور معجزه‌آسایی بهبود یافت دوباره به روسیه بازگشت تا برای حقوق بشر به مبارزه برخیزد و به‌همین دلیل هم به زندان افتاد. خرد و شجاعتی که با آن همراه است فقط به گذشته تعلق ندارد. این

داستان‌ها به زمان حال نیز مربوط‌اند.

اگر یک چیز باید به‌اندازه کافی در دوران مدرن روشن شود، اهمیت و ماهیت اجتناب‌ناپذیر خرد در سراسر جهان است (استرنبرگ، ۲۰۱۹a). ما گاهی دنیای امروز را «جامعه اطلاعاتی» می‌نامیم تا آن را از جوامع صنعتی قبلی که در آن نقش صنعت در اولویت بود و جوامع ماقبل صنعتی که هنوز صنعت و وسایل تولید را قبضه نکرده بود، متمایز نماییم. جامعه اطلاعاتی جایی است که اطلاعات - که همه آن را می‌دانیم و بر چگونگی به‌کارگیری آن نیز اشراف داریم - جامعه و توسعه آن را هدایت می‌کند. اهمیت اطلاعات در دنیای امروز از اهمیتی که برای تعلیم و تربیت قائل هستیم، آشکار می‌شود - چنان‌که تحصیلات دانشگاهی نیز گواهی است بر میزان موفقیت و میزان فرهیختگی فرد. در این فصل و در بسیاری از فصل‌های بعدی کتاب، نیاز به تغییر را مورد تأکید قرار می‌دهیم - یعنی آنچه امروز برای جهان اهمیت دارد، اطلاعات نیست، بلکه چگونگی استفاده از آن اطلاعات است و آنچه به‌خصوص اهمیت دارد، هر نوع استفاده از این اطلاعات نیست، بلکه استفاده خردمندانه از آن است.

خرد چیست؟

خرد به‌طور دقیق به چه معناست؟ در این کتاب با تعاریف متعددی از خرد روبرو خواهید شد. ما به دنبال ارائه تعریف دقیقی از خرد نیستیم، زیرا در این مورد هنوز اتفاق‌نظری وجود ندارد. درعین حال آنچه اکثر محققان و متخصصان در مورد خرد با آن توافق دارند، ویژگی‌های فرد خردورز است (به گراسمن و دیگران، ۲۰۱۹؛ جست و دیگران، ۲۰۱۰؛ استرنبرگ و گلاک، ۲۰۱۹ و استرنبرگ و دیگران، ۲۰۱۹ مراجعه کنید). در این قسمت نخست، بعضی از نکات کلی در مورد هست و نیست خرد مورد بحث قرار می‌گیرد و هدف از این کار این است که نشان دهیم چرا دنیای امروز به‌شدت به خرد نیازمند است.

افراد خردمند در جست‌وجوی منافع مشترک هستند

وجه مشترک افراد خردمند این است که فقط بر منافع فردی یا منافع کسانی که به‌نوعی به آن‌ها شبیه هستند، تمرکز نمی‌کنند - یعنی نگاه «قبیله‌ای» ندارند. آن‌ها معمولاً در قضاوت‌ها و تصمیم‌گیری‌ها فراتر از منافع خود و افرادی که به‌نوعی شبیه آن‌ها هستند - فامیل، دوست، همکاران یا افراد دارای ملیت یکسان، قومیت یکسان یا تعلقات گروهی دیگر - می‌اندیشند.

در نظر گرفتن منافع شخصی و منافع سایر افراد شبیه ما در تصمیم‌گیری‌ها بسیار ساده است به‌خصوص در زمانه‌ای که ظاهراً خود-شیفتگی و خود-بینی در حال افزایش است. در جوامع فردگرا

موفقیت، اغلب به نتایج کار افراد مربوط است، بدون در نظر گرفتن اینکه چگونه آن نتایج می‌تواند بر دیگران نیز تأثیر بگذارد. در نتیجه انسان‌ها در مقایسه با گذشته با هماهنگی کمتری با یکدیگر کار می‌کنند.

در ایالات متحده آمریکا در سومین دهه قرن بیست و یکم دو حزب عمده دمکرات و جمهوری خواه در کار کردن و همکاری با یکدیگر در جهت رسیدن به **منافع مشترک**، ناموفق بوده‌اند. در بسیاری از کشورهای دیگر نیز این دوقطبی شدن سیاسی در حال شکل‌گیری است. برای مثال در حالی که همه کشورهای مقررات دقیقی برای دریافت واکسن کووید-۱۹ بر اساس اولویت و تقدم افراد دریافت‌کننده تنظیم شده بود، این مقررات مانع آن نشد که بعضی از افراد به نحوی بی‌رحمانه درصد جلو افتادن از آن‌هایی نباشند که در اولویت بالا قرار دارند. در بعضی از موارد، تخطی از مقررات وضع شده مضحک به نظر می‌رسد، چنانکه در موردی یک زوج میلیاردر آمریکایی به کانادا پرواز کردند تا خودشان را به منطقه دورافتاده «یوکان» برسانند و وانمود کنند که از جمله کارگران یک مثل محلی هستند تا واجد دریافت واکسن تلقی شوند و خواسته آن‌ها نیز عملی شد (فرزان، ۲۰۲۱).

چرا منافع مشترک تا این حد مهم است؟ در دنیایی که ارتباطات کمتر بود این منافع مشترک احتمالاً اهمیت کمتری داشت. اهمیت منافع مشترک در حد اجتماعات محلی و سپس در سطح دولت‌های محلی یا ایالت‌ها و شاید کشورهای مطرح بود که امکان جنگ با آن‌ها وجود داشت. ولی امروزه کل جهان در ارتباطی تنگاتنگ است؛ یعنی آنچه مردم در یک کشور انجام می‌دهند به‌نوعی بر کشورهای دیگر دنیا نیز تأثیر می‌گذارد؛ و اگر در این مورد تردیدی وجود داشته باشد، هیچ چیز بهتر از کووید-۱۹ قادر به نشان دادن این ارتباط تنگاتنگ نیست. اگرچه خاستگاه ویروس نوظهور کووید-۱۹ ناشناخته مانده است ولی به نظر می‌رسد احتمالاً در یک بازار فروش حیوانات و یا در نزدیکی آن و احتمالاً در ووهان چین و یا در نزدیکی آن پدیدار شد (مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها، ۲۰۲۰). جهان خیلی زود دریافت که چگونه حادثه‌ای در یک نقطه دورافتاده در چین - یا هر جای دیگر - می‌تواند به مسئله‌ای جهانی تبدیل شده به قیمت جان میلیون‌ها نفر تمام شود و تعداد خیلی بیشتری را نیز بیمار کند.

تقریباً مشخص شده است که مقامات محلی دولت چین در شروع وجود و نیز آثار مخرب این بیماری را از مقامات ملی پنهان کردند (وانگ و همکاران، ۲۰۲۰). حتی بعداً نیز خیلی از کشورها شدت شیوع این بیماری را تشخیص ندادند. امروزه، همه این وقایع به تاریخ پیوسته است. رویدادی که زمانی، مسئله‌ای کاملاً محلی و در نقطه‌ای از جهان روی داد، موجب فاجعه وحشتناکی در سطح جهان شد.

در سال‌های اخیر، جوامع در مقایسه با گذشته، بیشتر از هم جدا شده‌اند. رقابت در مورد دستیابی به واکسن کووید-۱۹ به جای همکاری با یکدیگر، تنها یک مثال است. ولی موارد بسیار دیگری نیز

وجود دارند. مثال روشن دیگر، حمله بی‌سابقه به ساختمان کنگره آمریکا در ششم ژانویه ۲۰۲۱ بود. به نظرمی رسید که بسیاری از مهاجمان فکر می‌کردند که حمله آن‌ها به ساختمان کنگره جنبه میهن‌پرستانه دارد؛ آن‌ها بخشی از ساختمان را تخریب کردند و موجب مرگ پنج نفر شدند. بعضی از آن‌ها تصمیم داشتند گروگان‌گیری کنند و یا به اقدامات بدتری دست بزنند (بیسکر^۱ و همکاران، ۲۰۲۱). بسیاری از این افراد تحصیل کرده نیز بودند؛ بنابراین باید پرسید که مشکل اصلی چه بود و چگونه رویدادهای از این نوع می‌تواند در قرن بیست و یکم اتفاق بیفتد؟

چرا هوش کافی نیست

هوش - به معنی توانایی یادگیری، استدلال و سازگاری با محیط - معمولاً به صورت چندبخشی در نظر گرفته می‌شود. الگوهای جدید هوش، این سازه را به چندین عامل تقسیم کرده و زیرمجموعه‌ها را به صورت سلسله‌مراتبی تنظیم کرده‌اند (کرول، ۱۹۹۳؛ مک گرو، ۲۰۰۵). بسیاری از مدل‌هایی که معمولاً به کار گرفته شده است از کار کتل (۱۹۷۱) الهام گرفته‌اند؛ او بین دو نوع از هوش متبلور و سیال تفکیک قائل شده است.

هوش متبلور

هوش متبلور، در اصل، اطلاعات - محور است، یعنی شامل همه اطلاعاتی است که فرد می‌داند. وقتی از «جامعه اطلاعاتی» صحبت می‌کنیم، ایجاد و توسعه هوش متبلور را مطرح می‌نماییم. هوش متبلور و اطلاعاتی که آن را نمایندگی می‌کند به وضوح - ولی تا حدودی - برای خرد موردنیاز است. کسی نمی‌تواند با داشتن اطلاعاتی محدود در زمینه‌ای از دانش یا درباره جهان، توصیه‌هایی در آن زمینه یا جهان داشته باشد. یکی از مزایای برجسته اینترنت این است که دسترسی مردم جهان به اطلاعات را بیشتر کرده است. متأسفانه، این دسترسی همچنین به معنی دستیابی به اطلاعات نادرست - به اصطلاح «واقعیات جایگزین» - نیز هست و گاهی تشخیص اطلاعات درست از نادرستی که بسیار متداول هم شده است، دشوار است. به علاوه، شاید مفهوم جامعه اطلاعاتی نیز آن‌طور که در ابتدا به نظر می‌رسید، ایده چندان خوبی نباشد.

نخست اینکه داشتن اطلاعات، کاربرد خردمندانه آن را تضمین نمی‌کند. بسیاری از اعضاء کنگره آمریکا که با عصبانیت با یکدیگر جروبحث می‌کنند، دارای مدارکی از دانشگاه‌ها و کالج‌های سرشناس هستند - و در بعضی از موارد دارای درجاتی مانند کارشناسی ارشد و دکترا هستند. ولی اطلاعات کاملاً پیشرفته آن‌ها باعث نمی‌شود که بتوانند با یکدیگر همکاری مؤثری داشته باشند. همین‌طور به

دولتمردان سراسر جهان پارها اخطار داده شده بود- درواقع از دهه‌ها قبل- که وقوع نوعی از بیماری همه‌گیر جهانی محتمل است. با این وصف، وقتی این بیماری همه‌گیر در سال ۲۰۲۰ پدیدار شد، تقریباً هیچ‌یک از آن‌ها آمادگی لازم را نداشتند.

بدتر از آن اینکه، پزشکان آلمان نازی مدرک طبابت داشتند و در میان آن‌ها، انواع دیگر مدارک عالی نیز وجود داشت. مدارک این افراد، نه تنها آن‌ها را از سلاخی مردم بازداشت، بلکه اطلاعات بسیاری از آن‌ها، در خدمت خلق یک ایدئولوژی جعلی از برتری نژادی قرار گرفت. اندکی به عقب‌تر برگردیم، در جنگ داخلی ایالات متحده، بسیاری از تحصیل کرده‌ها، حتی سفیدپوستان دارای مدارک بالا، از برده‌داری در جنوب کشور حمایت کردند، درحالی‌که در شمال، بسیاری از این افراد با آن مخالف بودند. درواقع، جنگ مرگباری بر سر اینکه برده‌داری باید وجود داشته باشد یا نه درگرفته بود.

اطلاعات، مهم است ولی درنهایت، آنچه از همه مهم‌تر است، این است که چگونه آن اطلاعات به کار گرفته می‌شود. افراد می‌توانند دانسته‌های زیادی داشته باشند و مدارک معتبری نیز در تأیید آن دانش ارائه دهند. ولی داشتن اطلاعات در بهترین شرایط، اگرچه لازم است، ولی برای داشتن تفکر خردمندانه کافی نیست؛ و حتی بدتر اینکه اتفاق نظر بر این است که نوع اطلاعاتی که برای خردورزی لازم است، اطلاعات دانشگاهی و رسمی نیست؛ بلکه اطلاعات غیررسمی در مورد مردم و زندگی آن‌ها است. این نوع از دانش، گاهی، اطلاعات ضمنی نیز نامیده می‌شود (پلانی، ۱۹۷۶؛ استرنبرگ و همکاران، ۲۰۰۰). این‌ها اطلاعاتی است که هر فرد برای زندگی روزمره به آن نیازمند است ولی به‌طور رسمی آموزش داده نشده و حتی گاهی امکان بیان شفاهی آن‌ها نیز وجود ندارد. خرد در اصل، بر مبنای دانش غیررسمی ساخته می‌شود، ولی همیشه چنین نیست (بالتز و استادینگر، ۱۹۹۴ و ۲۰۰۰؛ استرنبرگ، ۱۹۹۸، ۲۰۱۹b؛ وبستر، ۲۰۰۳، ۲۰۰۷؛ وست استریت و گلاک، ۲۰۱۷). افراد می‌توانند اطلاعات علمی زیادی داشته باشند و درعین حال فاقد دانش غیررسمی دربارهٔ این جهان باشند و یا نحوهٔ به‌کارگیری آن اطلاعات را ندانند.

هوش سیال

هوش سیال به معنی توانایی فرد در حل مسائلی است که تا حدودی جدید هستند یا مسائل شناخته‌شده‌تری که در بافتی بالنسبه جدید ارائه می‌شوند. به استناد نظریهٔ کتل، هوش سیال می‌تواند هوش متبلور را ارتقاء بخشد (کتل، ۱۹۷۱).

هوش سیال از طریق آزمون‌هایی مانند مجموعه‌ای از اعداد (مثل، ۱۱ و ۸ و ۵ و ۲) و طبقه‌بندی لغات (مثل کدام کلمات به این مجموعه تعلق ندارند؟ قایق، کشتی، کشتی‌بان و شناور) اندازه‌گیری می‌شود. هوش سیال نیز مانند هوش متبلور برای دستیابی به خرد موردنیاز است. افراد خردمند، همیشه

با موقعیت‌ها و تکالیفی مواجه می‌شوند که به مقدار زیاد با آنچه قبلاً با آن روبه‌رو شده‌اند، متفاوت است.

هوش سیال نیز ممکن است مانند هوش متبلور، به همان دقتی که توسط دیگران گفته شده است، نباشد. جیمز فلین (۲۰۱۲-۱۹۸۷) به این نتیجه رسید که در خلال قرن بیستم بهره هوشی بزرگسالان در سراسر جهان حدود ۳۰ نمره بین سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۰۰ افزایش یافته است. این یافته به معنی افزایش ۳ نمره در هر ۱۰ سال است. تفاوت ۳۰ نمره به معنی تفاوت، بین فردی است که از لحاظ روان‌شناختی به عنوان مرزی شناخته می‌شود و فردی که دارای هوش متوسط است، یا بین فردی که دارای هوش متوسط است و فردی که سرآمد شناخته می‌شود. بی‌تردید، این تفاوت، بسیار زیاد است. در واقع، میانگین بهره هوشی کماکان همان نمره ۱۰۰ است و دلیل آن، این است که طراحان آزمون‌های هوشی، این آزمون‌ها را هنجاریابی مجدد کرده‌اند. به عبارت دیگر، طراحان آزمون‌های هوشی، میانگین ۱۰۰ را، صرف‌نظر از تعداد پاسخ‌های درست آزمودنی‌ها، تنظیم مجدد کرده‌اند. در واقع، بیشتر آنچه به عنوان نمره به دست می‌آید یا تقریباً همه آن، همان هوش سیال است.

فلین (۲۰۱۲)، تفاوت ۳۰ نمره را بازتابی از نیازهای شناختی دنیای نوین معرفی کرده است. بخشی از این تفاوت نیز می‌تواند حاصل فرزند پروری هوش-محور والدین و تربیت اولیه آن‌ها باشد. در هر حال، ضرایب هوشی بین نسل‌ها ثابت نیست، بلکه پاسخی است به نیازها و خواسته‌های محیط. با این وصف، فلین و بسیاری از محققان دریافته‌اند که به‌رغم همه این ضرایب هوشی، به نظر نمی‌رسد که مردم در قبال چالش‌های پیش رو در دنیای کنونی، کار خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهند. چنانکه پاسخ اولیه مردم به کووید-۱۹ آشفته و به‌هم‌ریخته بود. پاسخ دولت‌های جهان نیز پاسخی ناشیانه و سرهم‌بندی شده بود که شامل عدم آمادگی در مرحله اول، جلوگیری از گسترش بیماری و سپس، توزیع عادلانه واکسن بود. دولت‌ها حتی در مقابله با چالش تغییرات آب و هوایی جهان نیز ناتوانی خود را نشان داده و کار را به مراتب بدتر کرده‌اند؛ این دولت‌ها، در بهترین شرایط، فقط حرف زده‌اند و در عمل قدم از قدم برنداشته‌اند. همین‌طور استفاده بیش‌ازحد و نامعقول از آنتی‌بیوتیک‌ها موجب شده است که بسیاری از باکتری‌های خطرناک بتوانند جهش پیدا کرده و گسترش یابند و موجب بی‌اثر شدن آنتی‌بیوتیک‌ها شوند. سال‌ها است که متخصصان در مورد این خطرات هشدار می‌دهند. ولی به‌رغم هوش جمعی آن‌ها، به نظر نمی‌رسد که دولت‌ها به این هشدارها اعتنایی داشته باشند.

همان‌طور که فلین (۲۰۱۲) خاطر نشان کرده است، بزرگ‌ترین چالش قرن بیست و یکم، سطح هوشی افراد نیست، بلکه چگونگی استفاده از آن است. استرنبرگ (۲۰۲۱a)، حتی سازه‌ای از هوش *انطباقی* را مطرح کرده است، یعنی هوشی که بتواند جهان را به مکان بهتری برای زندگی تغییر دهد. یک بخش کلیدی از این هوش *انطباقی*، خرد است- یعنی جستجوی منافع مشترک به جای استفاده از

هوش برای تأمین انحصاری منافع شخصی؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که هوش در صورتی می‌تواند پاسخگوی چالش‌های امروز جهان باشد که عنصر خرد را نیز شامل شود.

چرا خلاقیت کافی نیست

خلاقیت امکاناتی را برای نوآوری پدید می‌آورد که هوش، حداقل در تعریف سنتی آن، فراهم نمی‌کند. خلاقیت معمولاً به‌عنوان ارائه یک ایده یا دستاورد تعریف می‌شود - دستاوردی که هم جدید است و هم به‌نوعی تأثیرگذار (کافمن و استرنبرگ، ۲۰۱۹). آزمون‌های هوش، در درجه اول، اطلاعات (هوش متبلور) و تفکر تحلیلی فرد از آن اطلاعات را اندازه‌گیری می‌کنند (هوش سیال). ولی خلاقیت، مفهومی است متفاوت و مستلزم آن است که فرد به شکل معنی‌داری از آنچه موجود است فراتر برود. بسیاری از مهم‌ترین ایده‌ها و ابداعات، حاصل خلاقیت انسان است. *مونالیزا*، اثر لئوناردو داوینچی، جمهوری *افلاطون*، معشوقه *تئی موريسان*، سمفونی *مردگان موتزارت*، کشفیات ماری کوری و در حوزه‌ای متفاوت، طرح جسدینا آردن برای حفظ نیوزلند از کووید-۱۹، همه به خلاقیت نیاز داشتند. بدون خلاقیت، نمی‌توانستیم کامپیوتر، گوشی هوشمند، تلویزیون یا حتی آب‌شویه توالت داشته باشیم. خلاقیت، دنیایی را امکان‌پذیر کرده است که در گذشته، مگر در داستان‌های علمی-تخیلی، تصورش به‌سختی امکان‌پذیر بود (خود این داستان‌های علمی-تخیلی نیز محصول خلاقیت‌اند).

به‌هرحال، خلاقیت هنوز برای حل بسیاری از مسائل بزرگ جهان کافی نبوده است. نکته عجیب‌تر اینکه، خود خلاقیت تا حدودی، مسئول بخشی از این مسائل بوده است. برای مثال، بخش بزرگی از تغییرات آب و هوایی به دلیل نوآوری‌های انسان‌ها است، مانند موتورهای دیزلی، کشاورزی صنعتی و انواع و اقسام پسماندهای کارخانه‌ها. آنتی‌بیوتیک‌ها نیز یکی از نوآوری‌های شگفت‌انگیز و خلاقانه انسان است که با استفاده بیش از حد از آن تیشه به ریشه‌اش زده شد. انرژی هسته‌ای نیز می‌توانست و هنوز هم می‌تواند، یک نوآوری بی‌نظیر در تولید انرژی باشد، ولی در تولید سلاح‌های کشتار جمعی نیز به‌کاربرده شده است. همین‌طور، خطاهای انسان در نیروگاه‌های هسته‌ای می‌تواند فاجعه‌بار باشد، چنانکه در چرنوبیل اتفاق افتاد.

چون خلاقیت، همانند هوش، هم برای مقاصد مثبت و هم منفی به‌کاربرده شده است، بعضی از پژوهشگران این حوزه، بین خلاقیت مثبت و منفی تفاوت قائل شده‌اند. خلاقیت مثبت، نه تنها بنا بر تعریف خلاقیت حاصل ایده‌ها و دست‌آوردها و نوآوری‌هایی است که در مجموع جدید و عملی است، بلکه باید به‌گونه‌ای برای انسانیت در همه سطوح سودمند باشد (کلارگ و جیمز، ۱۹۹۹؛ جیمز و همکاران، ۱۹۹۹؛ جیمز و تیلر، ۲۰۱۰؛ استرنبرگ، ۲۰۲۱b زیر چاپ). خلاقیت تحول‌آفرین، فراتر از خلاقیت مثبت است، یعنی به دنبال تغییراتی دگرگون‌کننده در ساختن جهانی بهتر است (استرنبرگ،